



پیغام عشق

قسمت صد و بیست و پنجم





به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار که بسیار از مطالبشان بهره می‌جویم.

✨ غزل ۸۷۸، برنامه ۸۳۹ ✨

صحرا خوش است، لیک چو خورشید فر دهد

بستان خوش است، لیک چو گلزار بر دهد

فضای درون انسان اگر از همانیدگی‌ها خالی شود و نقطه چین‌های مرکز به اطراف رانده شوند، همانند صحرایی است که خورشید زندگی به آن تابیده و با دم کن فکان خود، سرسبزی و شادی به او هدیه داده است. چهار برکت زندگی که همان عقل، خرد، قدرت و هدایت الهی است، در صورتی به چهار بعد انسان می‌ریزد که از همانیدگی‌ها خالی شده باشد و حاصل این خالی کردن مرکز، شکوفایی و شادی و خرد الهی است که هر لحظه، نو نو به او می‌رسد و گلستان حضورش را آبیاری می‌کند.

خورشید دیگری است که فرمان و حکم او

خورشید را برای مصالح سفر دهد

اگر در فرمان حکم خداوند و زندگی باشیم، درون ما باز می‌شود و فرّ و شکوه ایزدی، ما را به سوی هر آنچه خیر و نیکیست هدایت می‌کند. کفایت با عدم قضاوت و مقاومت و حضور در لحظه حال، میزبان خوبی برای مهمان افکار و اتفاقات باشیم و با فضا گشایی، اجازه دهیم تا خورشید زندگی از این فضای گشوده شده بر ما بتابد و تمام امور ما را آنچنان که باید، سامان بخشد.


بوسه به او رسد که رخس همچو زر بود




او را نمی رسد که رود مال و زر دهد 


اتصال با آن مرکز عدم و زندگی فقط، در صورتی امکان پذیر است که، از تمام هم هویت شدگی ها خالی شد تا نور خورشید خداوند بتواند بر آن مرکز عدم بتابد و رخ چنین انسانی را چون زر نورانی و درخشان کند. انسانی که مرکزش از نقطه چین ها پر باشد هر کاری که انجام دهد، نتیجه خوبی نخواهد داشت اگرچه مثلا از مال خود در راه خداوند بذل و بخشش کند. در این حالت نیز چون از پایگاه ذهن عمل می کند، حاصلی ندارد.

غزلیات شمس، غزل ۵۸۲


ازیرا خواب کز بیند که آینه خیالست او 


که معلومست تعبیرش اگر او نیک و بد بیند 

بنگر به طوطیان که پر و بال می زند 

سوی شکر لبی که به ایشان شکر دهد 

هر انسانی که به سوی مرکز عدم حرکت می کند و سعی دارد تا هر چه زودتر همانیدگی هایش را قربانی کند، چون طوطی است که در جستجوی شکر است. انسان رها شده از ذهن نیز با باز کردن مرکزش و قضاوت و مقاومت صفر با تسلیم و رضا و شکر، از زندگی شکر می گیرد و شادی بی سبب و فراوانی حاصل آزادی او از بند هم هویت شدگیهاست.

هر کس شکر لبی بگزیده است در جهان 

ما را شکر لبی است که چیزی دگر دهد 

هیچکدام از هم هویت شدگی های انسان به خواب رفته در ذهن، اصالت ندارد و برای مدت کوتاهی می تواند به او شادی دهد، چرا که مرکزش مملو از همانیدگیهایی است که هیچ هماهنگی و همسویی با هم ندارند و هر کدام از آنها او را به سویی



می کشانند و همین است که درد و رنج فراوان سزای این انسان است و ذهن هیچ چیزی ندارد جز این، تا به او هدیه دهد. اما شادی و برکتی که از مرکز عدم بر می خیزد، نه در قالب کلمات می گنجد و نه می توان با ذهن آن را شناخت. چیز است فراتر از آنچه ذهن آن را شناخته و می شناسد.

دیوان حافظ، غزل ۱۲۵

🌸 شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بنده طلعت آن باش که آنی دارد 🌸

🌸 ما را شکر لبی است شکر ها گدای اوست

ما را شهنشهی است که ملک و ظفر دهد 🌸

انسان رسته از ذهن پادشاه عالم است، چرا که مرکزش را گشوده و خورشید زندگی بسیار گرم بر چهار بعد او می تابد. حاصل این تابش در بیرون همه خیر است و برکت، فراوانی و شادی بی سبب. پادشاهی را به او می دهد چرا که بنده و برده هیچ همانیدگی نیست و آزاد و رها از دام تعلقات با دم کن فکان خداوند زندگی می کند. قضاوتی ندارد و با تسلیم و پذیرش اتفاقات، صبر و شکر و گشودن فضا در مرکزش، لحظه به لحظه پیمان الست را تجدید می کند.

🌸 همت بلند دار اگر شاهزاده ای


قانع مشو ز شاه که تاج و کمر دهد 🌸

انسان اشرف مخلوقات است و خداوند چیزی در وجود او به امانت گذاشته که هیچیک از باشندگان عالم قادر به پذیرش آن نشده اند. پس چگونه است که چنین انسانی، پس از اینکه به صورت امتداد هوشیاری وارد جهان شده و با همانیده شدن با چیزها به زمان روانشناختی افتاده، به جای اینکه مرکزش را از نقطه چین ها خالی کند تا هر چه زودتر تبدیل رخ دهد، خود را در حد کالای معیوب ذهن تقلیل داده و قدر و منزلت خود را نشناخته.





دیوان حافظ، غزل ۴۵۵

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند 

شاهبازان طریقت به مقام مگسی 

پس باید همت و اراده خود را در انجام این رسالت بزرگ، بالا گرفت و به کمتر از خدا و زندگی قانع نشد چرا که هر کس، هر آنچه را که خواهان باشد دیر یا زود به آن خواهد رسید و چه بهتر از خود خداوند و زندگی که اصل و مقصود و مطلوب عاشقان است.


برکن تو جامه ها و در آب حیات رو 

تا پاره های خاک تو لعل و گهر دهد 

وقت آن رسیده که با کندن از همانیدگیها و مرده من ذهنی، انسانی نو متولد گردد.


مثنوی، دفتر پنجم، ۵۵۱

مرده شو تا مخرج الحی الصمد 

زنده ایی زین مرده بیرون آورد. 

انسانی که نماینده خداوند در زمین است و ارزش و مقام و منزلت او را پایانی نیست چون جواهری است که مس وجودش به گوهری گرانبها تبدیل گشته.

سعدی، دیوان اشعار، غزل ۳۷۴

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد 

اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شد 



🌸 بگریز سوی عشق و بپرهیز از آن بتی

🌸 کاو دلبری نماید و خون جگر دهد

هر لحظه با باز کردن فضای درون، از همانیدگی ها و آفیننی که خود را به انسان می نمایانند و عرضه می کنند، باید به مرکز عدم پناه برد.

هم هویت شدگی هایی که هیچ هدیه ای، جز رنج و درد به انسان به خواب رفته در ذهن هدیه نمی دهند چرا که خود نیز با هم در تعارض و جنگ هستند.

🌸 در چشم من نیاید خوبی هیچ خوب

🌸 نقاش جسم جان را غیبی صور دهد

انسان رها شده از ذهن که با* لا* گفتن به آفیننی که به او رو کرده اند، خود واقعی را شناخته، او درک کرده که هیچیک از این آفلین نیست، از جایی دیگر روزی می خورد و برکات الهی را دریافت می نماید.

دیگر چیزی مانع دید عدم بین او نمی شود و هیچ همانیدگی نمی تواند نظر او را جلب کند، چرا که چشمش بوستان عدم را دیده و هر زیبایی دیگری در مقابل این زیبایی اصیل رنگ می بازد.

🌸 کی آب شور نوشد با مرغ های کور؟

🌸 آن مرغ را که عقل ز کوثر خبر دهد

انسانی که به بی نهایت و ابدیت خداوند زنده شده، از برکت و فراوانی و فر ایزدی برخوردار است و کاری به ذهن و انسانهای دیگر که از هم هویت شدگیها اعتبار می گیرند، ندارد. چرا که هوشیاری او بر هوشیاری اصلی منطبق شده و از چشمه فراوانی و برکت خداوند، چهار بعد خود را سیراب می کند.

🌸 خود پر کند دو دیده ما را به حسن خویش

گل ماه آن ببیند، در حال سر دهد

ماه حضور هر انسانی که در زیر هم هویت شدگیها به تله افتاده، سر همانیدگیها را خواهد برید هر گاه دریابد که به اندازه ای که از همانیدگی ها، رها شود از حسن و لطف زندگی پر می شود و از برکات و خرد الهی بهره مند.

گل در دیده گدای تو آید نگار خاک

گل حاشا ز دیده ایی که خدایش نظر دهد

انسانی که با عینک ذهن به جهان می نگرد، همانیدگیها در نظرش جلوه می کنند و رنگ می بازند، اما چشمی که به حضور زنده شده، این گونه نیست و رنگ و لعاب همانیدگی ها را می شناسد و تقلبی بودن آن ها را در می یابد.

گل خامش ز حرف گفتن تا بو که عقل کل

گل ما را ز عقل جزوی، راه و عبر دهد.

انسان که امتداد خداوند است پس از اینکه به این جهان آمده و با چیزها همانیده شده، دیگر باید خاموش شود و به ذهن نرود. فضا را باز کند و میزبان خوبی برای افکار و اتفاقات باشد تا با گشودن فضا در اطراف هر آنچه پیش می آید از عقل کل و خرد الهی بهره جوید و هدایت شود ان شالله.

والسلام

با احترام

سرور از شیراز 🙏❤️❤️❤️🙏



با سلام

برداشتیم را از دو بیت غزل ۱۳۸۲ برنامه ۸۳۸ با دوستان به اشتراک میگذارم.

🌿 ای ساقی روشن دلان، بردار سغراق گرم

کز بهر این آورده ای ما را ز صحرای عدم

ای زندگی، ای خدا همین طور که کوزه شرابت را که پر از بخشش و خیر و برکت و نور و روشنایی است به روشن دلان (کسانی که مرکزشان را از هم هویت شدگیها پاک کرده اند) می دهی، به من هم بده. چرا که من هم میخواهم با یاری خودت با فضا گشایی و انداختن هم هویت شدگیهایم به بی نهایت و ابدیت تو زنده شده و از آن شراب نامحدود بنوشم.

خدایا تو مرا به این دنیا نیاورده ای که هم هویت شدگیها را اضافه کرده و ایجاد درد کنم و آن را در جهان پخش کنم، بلکه من امتداد تو هستم و باید هوشیارانه و آگاهانه هم هویت شدگیها را انداخته و مرکزم را عدم کرده و به بی نهایت تو زنده شوم.

🌿 تا جان ز فکرت بگذرد، وین پرده ها را بر درد

زیرا که فکرت جان خورد، جان را کند هر لحظه کم

زمانی جان هوشیاری من می تواند از فکرها عبور کند که من پرده های هم هویت شدگی را با انرژی شراب زنده کننده تو پاره کنم. چرا که این فکرهای آغشته به خشم و درد و کینه و حسادت جان هوشیاریم را میخورد و هر لحظه هوشیاری حضورم کم میشود.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

پرده های دیده را داروی صبر



هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر

پس چاره کارم این است که این پرده های هم هویت شدگی را ثنا سایی کرده وبا داروی صبر و فضا گشایی انها را بسوزانم، تا تو سینه ام را باز کنی و من را لایق هدیه خودت که همان شراب فراوانی و بخشش است بگردانی.

با سپاس از آقای شهبازی مهربان بابت زحمتهای بی در یغشان و سپاس از همه عزیزانی که برای بیداری ما از خواب ذهن زحمت میکشند.

با احترام، زهرا از مشهد 🌿🌿🌿🌿



سلام و عرض ادب خدمت آقای شهبازی نازنین و همراهان عزیز گنج حضور

غزل ۱۶۴، برنامه ۸۴۰

پیام غزل: نباید از ذهن متنفر باشیم و از فکرها و اتفاقات فرار نکنیم و دائم آنها را خوب و بد نکنیم چرا که جایگاه ملاقات ما با خدا در همین ذهن است.

🌸 چو مرا به سوی زندان بکشید تن ز بالا

ز مقربان حضرت بشدم غریب و تنها 🌸

مولانا در این بیت مسئله هبوط انسان را مطرح میکند و می گوید از زمانی که هشیاری ما به تله ذهن افتاد و روی مرکز عدم را همانیدگیهای آفل پوشاند ما در غریبستان ذهن تنها و بی یاور شدیم و از عارفان دور شدیم.

🌸 به میان حبس ناگه قمری مرا قرین شد

که فکند در دماغم هوش هزار سودا 🌸

ولی آنقدرها هم که می ترسیم ذهن جای خطرناکی نیست، چون با فضاگشایی و تسلیم در همین غریبستان ذهن با عارفانی چون مولانا قرین می شویم و آگاهی این فکر به سر ما می آید که باید به خدا زنده شویم.

🌸 همه کس خلاص جوید ز بلا و حبس، من نی

چه روم، چه روی آرم؟ به برون و یار اینجا؟ 🌸

ما انسانها برای نجات از درد و بلا از آن فرار میکنند، در حالیکه شرط رهایی، قبول این است که ما در زندان ذهن هستیم. در صورتیکه خدا هر لحظه به ما می گوید بیا پیش من. محل ملاقات تو با من همین جاست چون وقتی فرار میکنی از ترس از دست دادن همانیدگیها بیشتر به آنها می چسبی.



🌸 که به غیر کنج زندان نرسم به خلوت او

🌸 که نشد به غیر آتش دل انگبین مُصفاً

تنها راه زنده شدن به خدا در گوشه زندان ذهن با فضا گشایی، تسلیم و درد هشیارانۀ همراه با صبر و شکر و پرهیز از هم هویت شدن می باشد.

🌸 نظری به سوی خویشان، نظری برو پریشان

🌸 نظری بدان تمنا، نظری بدین تماشا

ما در ذهن در شک و دو دلی هستیم، گاهی به همانیدگیها نگاه می کنیم و با دیدن ذهنی زندگی را در آنها می بینیم و گاهی هم برای لحظه ایی که مرکزمان عدم می شود و به حاشیه رفتن همانیدگیها را مشاهده می کنیم. و از طرفی هم به آروزی قلبی و آمدنمان به این دنیا و دعوتنامه زندگی نگاه می کنیم که اگر به فضای یکتایی بروم چقدر عالی می شود.

🌸 چو بود حریف یوسف، نرمد کسی چو دارد

🌸 به میان حبس بستان و که خاصه یوسف ما

چطور ممکن است که کسی از این زندان بترسد و فرار کند در حالیکه یار و همدم او کسی مثل یوسف درونمان می باشد.

🌸 بدود به سوی چشم و دیده سوی حبس هر که او را

🌸 ز چنین شکرستانی برسد چنین تقاضا



از طرف خدا برای انسان دعوتنامه ایی آمده که ای انسان تو بیا به حبس ذهن تا من به تو گلستان را نشان بدهم. ما باید آگاهانه و با رضایت فضا را باز کنیم چون فضای گشوده شده به ما چشم عدم بین میدهد و حبس ما به شکرستان تبدیل می شود.

من از اختران شنیدم که کسی اگر بیابد

اثری ز نور آن مه، خبری کنید ما را

عارفان یا انسانهای به حضور رسیده با مرکز عدم و زبان حال می شنوند که من های ذهنی آنها می گویند که اگر از آن نور و فضای یکتایی خبری دارید به ما هم بگویید.

چو بدین گوهر رسیدی، رسدت که از کرامت

بنهی قدم چو موسی، گذری ز هفت دریا

اگر مرکزت را عدم کردی و فضا را باز کردی سزاوار کرامت خدا شده ایی و باید مانند موسی به دیگران هم کمک کنی. از هفت دریا گذشتن یعنی از هشیاری جسمی به هشیاری حضور رسیدن.

خبرش ز رشک جانها نرسد به ماه و اختر


که چو ماه او براید، بگدازد آسمانها

ماه و اختر من های ذهنی فردی و جمعی هستند که هر قدر هم که مجهز به دانش ذهنی باشند ولی غیرت زندگی اجازه نمی دهد که خبر اصلی (زنده شدن به خدا) به آنها برسد.

ولی اگر آسمان ذهنشان گداخته شود، آنوقت آسمان دیگری باز می شود و در اینصورت است که خبر به آنها می رسد.

خجلم ز وصف رویش به خدا دهان بیندم



چه برد ز آب دریا و ز بحر مشکِ سقا 


از روی زندگی شرمنده هستم اگر بخواهم وصف او را با ذهن بگویم هر چند که بسیار زیبا صفات او را بیان کنم. چرا که توصیف ذهنی مانند این است که بخواهیم از اقیانوس با کوزه آب برداریم هر چند که کوزه بسیار زیبا و گرانبه باشد.

با احترام

ارادتمند شما

رضوان از تهران



درودها بر استاد عزیزم و دوستان و همراهان عزیز 

ابیاتی از برنامه ی ۸۳۷

مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۴۷، بیت اول

مخسب شب که شبی صد هزار جان آرزد

که شب ببخشد آن بدر بدره بی حد

در خواب ذهن و همانیدگی ها فرو مرو، شب را بیدار باش؛ مرکزت را عدم کن و هشیارانه منتظر شب قدرت باش؛ که ارزش آن صد هزار بار بیشتر از جان من ذهنی است و خدا در آن شب است که درونت را بی نهایت می کند و به او یعنی به جان اصلی ات زنده می شوی.

برای بیداری در این شب ها به توانایی ها و چراغ هایی نیاز داریم که استاد عزیز پنج مورد را توضیح دادند که مرور می کنیم. همراه با چند آیه از قرآن.

۱- کشت اول: کشت اول همان امتداد زندگی است که قرار است به آن زنده شویم. همان گل حضور ماست. کشت دوم همان همانیدگی های ما هستند. همان علف های هرزی که دور گل حضورمان را گرفته اند و نمی گذارند تا رشد کند .

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشت اول کامل و بگزیده است

تخم ثانی فاسد و پوسیده است



باید این علف های هرز و باطل محو و نابود شوند تا گل حضورمان به کمال خود برسد و عاقبت اینگونه خواهد شد و طرح زندگی همین است و به آن سو در حرکت است و ما نباید با مقاومت و قضاوت خود، جلوی طرح و برنامه ی زندگی بایستیم که در هر صورت این اتفاق خواهد افتاد و کشت اول خواهد روید.

قرآن کریم، سوره ی اسراء، آیه ی ۸۱

بگو حق آمد و باطل نابود شد. یقیناً باطل نابودشدنی است.

این موضوع برای کسانی که روی خود کار می کنند و مرکزشان را عدم می کنند و سعی می کنند در خواب ذهن فرو نروند و با زندگی همراه شوند، امیدوار کننده است.

۲- خدا هر لحظه یا این لحظه در کار جدیدی است.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ

این چراغ نیز بیان می کند که خدا هر لحظه یک کار جدیدی روی ما انجام می دهد. یعنی همسو با کشت اول و تکامل هشیاری و زندگی در وجودمان است. زندگی لحظه ای به مرکز ما میلی می دهد و همانیده می کند و لحظه ی بعد داغ آن را به دلمان می گذارد تا از آن جدا شویم و بفهمیم که نباید این کار را بکنیم در این همانیدن و جدا شدن اگر آگاه باشیم، پخته می شویم و هشیاری مان تیز می شود و در مسیر کمال خود پیش می رویم.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹



هرزمان دل را دگر میلی دهم

هر نفس بر دل دگر داغی نهم

قرآن کریم، سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹

تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از او تقاضا می کنند و او هرروز (هر لحظه یعنی پیوسته و همیشه) در شان و کاری است.

۳- باب صغیر: یعنی همانطور که موسی در کوچکی برای معبد درست کرد تا گردنکشان هنگام ورود به آنجا سر فرود آورند، هر رویدادی که در این لحظه می افتد، هرچند برایمان خوشایند نباشد در کوچکی است که خدا در این لحظه ساخته است. باید خم شویم و تسلیم شویم تا وارد فضای یکتایی شویم. وگرنه سرمان به دیوار خواهد خورد و به درد می افتیم.

قرآن کریم، سوره ی آل عمران، بخشی از آیه ی ۱۹

دین در نزد خدا، اسلام یعنی تسلیم بودن در برابر حق است و...

۴- قدرت انبساط یا فضاگشایی، شرح صدر یا تمکین.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط



در مسیر برگشت از جهان، چراغ یا توانایی دیگر قدرت تمکین یا انبساط است که این را می‌گوییم شرح صدر. شرح یعنی باز شدن فضای درون.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درون سینه شرح داده ایم

شرح آندر سینه ات بنهاده ایم

ما توانایی گشودن فضا را در درون داریم. باید فضا را باز کنیم تا فضای باز شده به ما بگوید که ما چه کسی هستیم. نه اینکه هویت خود را از همانیدگی‌ها بگیریم.

قرآن کریم، سوره انشراح، آیات ۱-۳

آیا سینه ات را برایت نگشودیم؟

و بار گرانت را از پشتت بر نداشتیم؟

باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد؟

خاصیت انبساط و فضاگشایی خاصیت طبیعی ما و همه کائنات است زیرا خدا که فضاگشاست در هر چیزی جاری است.

قرآن کریم، سوره ی ذاریات، آیه ۴۷

و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم.



۵- قرین: با همانیدگی و به خواب آنها رفتن با من ذهنی قرین می شویم. باید بیدار باشیم و مرکزمان را عدم کنیم تا قرینمان خدا باشد. پس هر لحظه باید نگاه کنیم، ببینیم قرینمان در درون و بیرون چه کسی است؟

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان، صلاح و کینه ها

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ۲۶۲۶

از قرین بی قول و گفتگوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

قرینمان هرکس باشد، بدون گفت وگو دلمان خوی او را می گیرد. پس قرین تاثیر زیادی در مسیر زندگی و به کمال رسیدن ما دارد. پس باید با انسان های معنوی قرین شده، دل از آنها نبریم و متعهد باشیم.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ۲۶۳۰ و ۲۶۳۱

گر از این انبار خواهی بر و بر

نیم ساعت هم ز همدردان مبر

که در آن دم که ببری زین معین

مبتلی گردی تو با بسُ القَرین



که اگر از این همنشینان معنوی مانند مولانا ببری و دور شوی با من ذهنی درونت و من ذهنی بیرونی و من ذهنی بزرگ
یا شیطان هم نشین می شوی.

قرآن کریم، سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶. ﴿۳۶﴾

هرکس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم، پس همواره قرین اوست.

قرآن کریم، سوره ی زخرف، آیه ی ۳۸. ﴿۳۸﴾

تا آنگاه که نزد ما آید. می گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مغرب و مشرق بود و تو چه همراه بدی بودی.

قرآن کریم، سوره ی توبه، آیه ی ۸۷. ﴿۸۷﴾

آری آنها راضی شدند که با متخلفان باشند و بر دلهایشان مهر نهاده شده، از این رو نمی فهمند.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

صبح نزدیک است، خامش کم خروش

من همی کوشم پی تو، تو مکوش

زنده شدن ما به زندگی و رسیدن صبح برای ما، برنامه ی زندگی است و خدا هر لحظه در کار و کوشش جدیدی است و

با اتفاقات و قضا و کن فکان خود برای زنده کردن ما عمل می کند. تنها باید خاموش باشیم و با من ذهنی فکر و عمل

نکنیم. ﴿۳۶﴾

مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۴۷



بدان که آب حیات اندرون تاریکیست

چه ماهیی که ره آب بسته ای بر خود؟

آب حیات درون تاریکی ذهن و شب ذهن است. تو ای انسان چه جور ماهی ایی هستی که راه آب را بر خودت بسته ای؟ این نعمت بزرگ و فرصت خوبی است، اگر از آن درست استفاده کنیم. وگرنه ناشکری بزرگی کرده ایم 🙄.

با تشکر 🌹🌹🌹🌹

زهرا، ۳۵ ساله، تبریز



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com